

عیش بجای درو در آم خورشید طیب الله پیشش با نیا خورشید غار در نیاز  
کسی که از سر در در خورشید در اول کسک نازی و نیاز که در داو چندین  
باب درین موعود جگر طهارت کرد آب دین و خون جگر ایل طهارت ایلوی حراد  
رما و انانیت درین اول عشا تک عبادت لر نه اسحقان در بر وی با نظر  
کن ز دین نیست دان یارک بوزن نظر ایلد بو حال دین دن سنت طوبت  
دین کار خسته از سر نصارت کرد زیرا دین دو کله ای نصارت او چندین ایلد  
مرا و چون طیب نعت ایلد و کن انصارد یار دن مراد خدا و کراش نظر همان که  
نظر در صاحب نظر تفتن مجاهد با ده و چون غسل جنتیت جود عقل و لعل  
کسی با ده یک جعای نه در غسل جوهری در یک سو کسکی مره لکن تجارت کرد  
کلی که بر کله فایق التوی که بو تجارت ایلوی حراد هر کله عقل معانی عشق الهی  
ببدل اتری جوف فایق ایلوی دیکرد خفای که نرسکس حاشی سخی از روز  
خفای که نرسکس حاشی صمیمی بو کون نظر نرسکس آن از سر نصارت کرد  
عک قد نصارت او چندین نظر ایلوی اگر ایا جماعت طیب کنترا جرود  
کر بو کون جماعت ایا طیب ایلد خبر دیکرد صوفی صوفی نصارت کرد  
جامه خبر دیکرد که صوفی یعنی امام می ایلد نصارت ایلوی مراد امام جعاشی  
عشق دن متلذذ اولب امامت دن فراتحت ایلد طالب عشق الهی اولوی  
دیکرد نصارت بز هر یک ایا بون پاک اتک معناسنه در طریقت عشق زلف  
شستون از او عطا عشق سوزنی حافظ دن است و احظ دن استم اگر چه  
صفت پیش از در عبادت کرد اگر چه و احظ عبادت صوفی صفت ایلوی  
در ایا باقی دوستی غاری طهارت کرد یک در مشن ایلد مشول  
عادت طهارت ایلوی علی القیاس که میخانه و از بارت کرد علی الصباح

دیا دارم  
مغرب اول  
بما و چون لعل  
چینست سوال در  
دارم حاضر  
جوهر عقل جوهر  
مشو ارا مفرود

میخانه بی زبانت ایلوی مراد عشق سخی اتری دیکرد همان که کس خورشید  
خورشیدان که ترید همان که اخایک التون ساغنی همان اولوی یعنی صوفی  
غروب اتری ساغنی زین دن مراد اختاب در که خورشید ساغنی زین  
مشیت بر در یعنی اختاب با مشیت ساغنی زین با مشیت اولوی بویلد دیکرد  
بلال اتری سخی یعنی ایش رفت کرد ساقی تک بلال بکر بر ابروی بی  
نمشیت اشارت ایلوی مراد اعتکاف دن صکن هر کله مراد لکن مستحق  
اندو کن استوار در دلم خلقت زلفش بجان خیر استون که کوه که اتک  
زنی خلقت صنوع خوغای جان ایلد صان تون الوی چه سوز دین نرا  
کر این تجارت کرد بلغم نه فایق کوردی که بو تجارت ایلوی زلف دن  
حراد بون خلقت کون در حاصل معنی کو کلم جان ایلد صفت غیره تعلیق و میل  
ایر کندن بلغم که ضروری عیسی نه فایق حاصل ایلوی دیکرد ایا خواهر  
که بو دشمن ناز در از امام خواهر که اگر در از ناز هو می دار ایلوی صوفی  
نازده زباده اکلوزوی سخن و خیر در خورده افشارت کرد طراب  
ایلد و ترستی پاک ایلوی حراد با ایلد اولن نازی ترک ایلد ب عشق طاب  
اولوی دیکرد خون و ضرور دن مراد شراب در که بون عشق مراد در  
نکات عشق زلف صفت سوز از او اعطاء عشق یک لکن حافظ دن است  
و احظ دن استم اگر چه در وقت بیسان در نصاحت کرد اگر چه قصاصت  
چون وقت اتری زبانی نال ایلد اولن حال ایلد اولوی در ایا  
چون با در عظم کوی با در ایلد کرد با کوی یارک خلیسی طریقت غیرم  
استم کرد نفس بوی صفت مشیت خشکیا در حوا ایلد کرد نفس اکی طیب  
رایجی سی ایلد میکبار ایلد کرم مراد صواب قدسه توجه ایلد ب طاعت

کرم صفت  
رام صفت  
کرم صفت

میخانه